

## «جامعه- فرهنگ‌شناختی بر پایه آثار ادبی»

### .\_ با اشاره به شاهنامه و بوستان.\_

#### چکیده

پژوهش در بُعد جامعه- فرهنگ‌شناختی و بررسی نشانه‌های آن در آثار ادبی و ارتباط آن با ذهن هنرمند، امری ضروری است و چندین نتیجه مؤثر را در شناخت ادبیات یک سرزمین در بر می‌گیرد:

الف) جایگاه اندیشه کلامی را در ادبیات نمایان می‌کند.

ب) نمودار میزان تعهد هنرمند و چگونگی واکنش و پاسخ او به جامعه است.

پ) دستیابی به مجموعه‌ای از رویدادهای ذهنی و روانی هنرمند را امکان‌پذیر می‌سازد.

ت) پی بردن به راز و رمزهای تجربه‌های مقدم بر تصویر زبانی میسر می‌گردد.

ث) چگونگی موفقیت هنرمند را- پس از تأثیرگذاری جامعه بر ذهنش- در تأثیر ذهنیت خود بر جامعه نشان می‌دهد.

ج) ویژگی‌های جامعه و فرهنگ را در گستره ادبیات می‌توان دریافت.

چ) آنچه در کارگاه ذهن شاعر به پردازش می‌رسد، فاش می‌گرداند.

ح) هویت ملی و هویت فرهنگی را به همراه مؤلفه‌هایش می‌شناساند.

پیوستگی جامعه- فرهنگ‌شناسی با ذهن انسان و کارکردهای ذهنی آفرینشگر آثار ادبی، امری است که با کاوش در ادب پارسی و جستجوی نشانه‌های رویکرد ذهن و جامعه به یکدیگر، شایسته بررسی است و گوناگونی مفهوم‌ها، جهان‌بینی‌ها، ایدئولوژی‌ها و ارزش‌های تجلی یافته در ادبیات سده‌های تاریخی ایران گواه خوبی بر این ادعاست؛ چرا که دلیل این گونه‌گونی، ناهمانندی مقتضیات سیاسی، اجتماعی و تفاوت شرایط فرهنگی است که در هر دوره‌ای فرمان‌روا بوده و ردپای خود را بر شعر گذاشته است و از آن‌جا که هر دوره‌ای، کنش‌های اجتماعی و اندیشه‌های ویژه خود را خواهان است، ادبیات نیز با درونی کردن این کنش‌ها پدیدآورنده «فکر» می‌گردد که در خود، جامعه روزگارش را بازتاب می‌دهد و در این پژوهش، از ابزار توانمند «زبان» یاری می‌گیرد و در این‌جا، زبان تنها نقش ارتباطی ندارد، بلکه سامان بخش کارکردهای متعالی ذهن برخاسته از تجربه‌های اجتماعی و فرهنگی است.

در حقیقت، بررسی جامعه- فرهنگ‌شناسی و نمودهای آن در آثار ادبی، جایگاه «اندیشه کلامی» را در ادبیات نشان می‌دهد. زیرا با پژوهش اندیشه‌های کلامی شاعران می‌توان از مؤلفه‌های فکری و فرهنگی و هویت ملی و مذهبی جهت شناخت جامعه بهره گرفت. «شاید بتوان اندیشه و گفتار را به صورت طرحواره، همانند دو دایره متقاطع تصور کرد. این دو دایره در جایی که همدیگر را قطع می‌کنند، قسمت مشترکی به وجود می‌آورند که همان اندیشه کلامی است. اما اندیشه کلامی به هیچ‌وجه شامل همه شکل‌های اندیشه یا گفتار نیست». (ویگوتسکی / ۱۳۷۱ / ص ۸۳)

کندوکاو در ادبیات، از بُعد جامعه- فرهنگ‌شناختی، افزون بر آن‌که نشانگر ذهن‌سازی جامعه است- چون این جامعه است که ذهن هنرمند را می‌سازد- نمودار «تعهد» اثر نیز هست، زیرا ادبیات متعهد، ادبیاتی است که با پرسش‌های ماورای ادب درگیر می‌شود و خود را با تاریخ، سیاست، اجتماع، فلسفه نیز پیوند می‌زند و اندیشه کلامی گنجانیده شده در اثر را که به وسیله فرایند اجتماعی- تاریخی تعیین می‌گردد، با مشخصه‌های ویژه خود می‌شناساند.

دلیل دیگر برای پرداختن شعر از دیدگاه جامعه- فرهنگ‌شناسی، ارتباطی است که میان شعر و ذهنیت شاعر وجود دارد. بی‌تردید دگر دیسی کنش اجتماعی در ذهن شاعر، قابلیت اندیشه شدن را برای دستمایه قرار گرفتن جهت تولد یک کنش شعری پدیدار می‌کند که بخشی از آن در

اندیشه کلامی نمود می‌یابد و بخشی دیگر در گفتارهای درونی و برونی شاعر. بدین معنی که در گفتار درونی- که برای خود اوست- و در گفتار برونی- که برای دیگران بازگو می‌شود- شاعر به دو شیوه ادبی- فکری، ذهن و تخیل خود را به کار می‌گیرد. در گفتار درونی، واژه‌ها را به اندیشه درونی دگرگون می‌سازد و در گفتار بیرونی، اندیشه را به واژه‌ها تبدیل می‌کند و بدان «عینیت» می‌بخشد و تفاوت ساختاری این دو به دلیل تفاوت بنیادی‌شان در کارکردهاست که با بررسی شعر از دریچه جامعه- فرهنگ‌شناسی به خوبی می‌توان به واژه و آنچه که در پشت آن پنهان گشته- مجموعه‌ای از رویدادهای روان‌شناختی که به یاری واژه، آگاهی خواننده را بر می‌انگیزد- دست یافت. در ارزیابی توان هنری- ادبی شاعر و اوج و فرود هنرش، از همین دریچه، باید سایه مفهومی‌هایی را که پا به گستره تفکر و خیال شاعر می‌گذارد، دنبال کرد. اگر مفاهیم در ذهن هنرمند چونان فرآورده‌های نهایی اندیشه ماندگار نشوند و به نیروهای آفرینشی آغازین و خیرشگاه‌های تازه‌ای تغییر شکل دهند و سیمای ساخته پرداخته‌شان کمرنگ گردد، بی‌تردید شاعر رسالت ادبی خویش را پیروزمندانه به انجام رسانیده است. افزون بر این، شیوه به کارگیری و گزینش واژگانی شاعر و کاربرد نشانه‌های واسطه‌ای، همچون نمادها، سطح فرهنگی و بلندای آن را که حاصل رشد تاریخی جامعه است، در فرد و جامعه روزگار فرد نمایان می‌کند. چرا که این واژه‌ها هستند که چند و چون فرافکنی تخیل پویای شاعر را نمودار می‌گردند.

ادبیات، قلمرو تجربه‌هاست. «ما می‌توانیم به یاری زبان و مفاهیم و ساختارهای کلی آن از تجربه موجود و از ادراک حسی و غریزی فاصله بگیریم. در واقع این فاصله‌گذاری، شرط ضروری هرگونه بیان و حتی هرگونه تجربه است. زبان قادر است در عین یگانگی با تجربه، از محتواهای خاص آن فراتر رود، و شعر احتمالاً مهم‌ترین و قوی‌ترین شکل این فراتر رفتن در عین یگانگی است.» (فرهادپور / ۱۳۷۸ / ص ۷۵) بنابراین با جامعه- فرهنگ‌شناسی در شعر، می‌توان تجربه‌هایی را که از نظر وجودی بر تصویر زبانی مقدم هستند و از «با معنا بودن زندگی» سخن می‌گویند، باز یافت و به رمز و راز آنها پی برد و توانمندی شاعر را در دیگرگونی این تجربه‌ها ارزیابی کرد. گرچه گاه شاعر از تجربه زیست شده گذشته‌هایی پیش از خود می‌گوید و تصویرسازی می‌کند؛ لیک پیام‌هایی که پی‌آمد این‌گونه تجربه‌های ناشناخته در زمان شاعر است، خود از جامعه و فرهنگی نشانی می‌دهد که ظرفیت پذیرش آن را نداشته و حال آن‌که باید

گردش خود را بدان سمت و سو رهنمون گردد. زیرا فکر خوب و تجربه سازنده اگر در مسیر دگرگونی پی در پی و انقلاب پیاپی و بازنگری‌های منتقدانه قرار نگیرد، خاصیت رشددهندگی خود را از دست می‌دهد و شاعر متعهد می‌کوشد که پس از تأثیرگذاری جامعه بر ذهن خود، از ذهنیت خود به جامعه تأثیر گذارد و حافظه تاریخی خود را به وجدان و آگاهی زمانه‌اش منتقل کند؛ او هرگز به دلیل شکاف و فاصله‌ای که از جهت بینش و ادراک میان خود و توده مردم زمانه‌اش می‌بیند، شانه از بار مسؤلیت خالی نمی‌کند و از همین جاست که تفاوت دو گروه هنرمند که از یک جامعه مشترک برخاسته‌اند، آشکار می‌گردد؛ جامعه اثر خود را بر هر دو گروه می‌گذارد؛ ولی گروهی در همان راهی پیمودن را تجربه می‌کنند که طول و عرضش را و دو سویه و امتدادش نیز به دست مقتضیات اجتماعی مشخص گردیده و گروه دیگر، در خلاف این راه آمده، راه سومی را می‌سازند که ارزش پیمودن را دارد؛ برای آنان که سر دو راهی ایستاده‌اند و نه تاب ماندن دارند و نه جرأت رفتن، در مسیر حی و حاضر جامعه و فرهنگ تحریف شده خویش.

«فردوسی» و «سعیدی» در این گروه قرار می‌گیرند و راهی که نشانه می‌روند، راهی است که به آسمان کشیده نمی‌شود، بلکه به بهشت روی زمین و ساختن آن، پایان می‌گیرد.

اگر باور داشته باشیم که ادبیات، لحظه‌ها را ابدیت و جاودانگی می‌بخشد، پس می‌توان ایمان داشت که حضور آفرینندگان ادب نیز در لحظه‌ها جاویدان می‌گردد؛ چرا که هر هنرمندی هماهنگ با ذهنیت و بینش خویش لحظه‌ها را تفسیر می‌کند و می‌کوشد که جامعه انسان-ساخته روزگار خویش را برای مخاطب آشکار کند و گاهی نیز هنرمند در دریغ‌گویی لحظه‌هایی که جامعه‌اش از تحقق آن سر باز زده است، ذهن خود را به کارگاه خیال می‌برد و لحظه‌های آرمانی را در اعتراض به چنین نبودن‌هایی می‌آفریند که همان نیز در جامعه-فرهنگ‌شناسی یک ملیت در آینه ادب، یاریگر و راهگشاست.

«ادبیات، بیان کمبودهای زندگی است. بشر دامن ادبیات را به افق خاکی خویش وصله کرده است تا احساس تنگ نفسی نکند. لیکن روح او میل پرواز به بیکران‌ها را دارد... در این کشمکش جانفرسای، بشر به قوه تخیلش، دنیای مورد تمنایش را می‌سازد و لاجرم، ادبیات که مولود این نیاز روحی است، هم از دنیای آرمانی سخن می‌گوید و هم از زشتی‌ها و واقعیت‌های تلخ و شیرین دنیای ملموس وجود و جهان اطرافش...» (اسلامی ندوشن / ۱۳۴۹ / ص ۳۴)

به همین سبب، افزون بر آن‌که در آثار ادبی واقعیت‌های اجتماعی به نوعی دیگر زیست می‌کنند، تجربه‌های هنرمند و تأثیر و تأثرات اجتماعی- فرهنگی نیز که بر ذهن و احساس او نشان گذاشته است، تثبیت شده و برای بازسازی جامعه به وسیلهٔ هنرمند در اثر ادبی به کار گرفته می‌شود.

به نظر نگارنده تا زمانی که جامعه بر ذهن هنرمند تأثیر نگذارد و هنرمند این تأثیر را به هر شیوه‌ای در احساس خود کالبدشکافی نکند و هر تگه‌ای از این تأثیر را در اثر خود، مورد بازآفرینی و بازنگری قرار ندهد، اثر ادبی و هنر او نمی‌تواند بر قلب جامعه تأثیرگذار باشد و دلیل و نمونه بر این ادعا ژرف‌ترین تأثیرگذاری‌ها و دگرگونی‌های روحی و احساسی و انقلاب‌های درونی است که در هنگام خواندن شاهکارهای ادبی به آدمی دست می‌دهد؛ شاهکارهایی که بی‌تأثیر از اجتماع و فرهنگ روزگار خویش نبوده‌اند و پنهانی‌ترین ویژگی‌ها و حالت‌های درونی آدمی را برای او آشکار می‌کنند.

ذهن هنرمندخواهی نخواهی درگیر جامعه‌اش می‌گردد و رسواکننده کاستی‌ها و بحران‌ها و ناهنجاری‌های اجتماعی می‌شود؛ چه خود خواسته به این امر دست یازد، چه ناآگاهانه. چه متعهد باشد، چه نباشد. زمانی که «فرّخی»، «عنصری»، «انوری» شعر ستایشی می‌گویند، جامعه و نیروی حاکمی را در ذهن خواننده مجسم می‌کنند و از یک نظام نادرست فرهنگی و سیاسی آگاهی می‌دهند که بنیة ادبی و توانمندی هنری را دستخوش مسائلی بی‌ارزش و انحرافی گردانیده‌اند و در عین حال، ادبیات، فاش‌کننده شخصیت شاعر یا نویسنده نیز می‌گردد که گرچه کارکردهای این‌گونه شخصیت در جامعه بسیار کم‌تأثیرتر از کارکردهای فکری و ادبی نویسنده یا شاعر متعهد است، لیک ارزش و پایگاه اجتماعی شاعر متعهد را نسبت به خود مشخص می‌کند. آنچه در جامعه- فرهنگ‌شناسی نباید به فراموشی سپرد، قلمرو «اخلاق» است. نوع نگاه و زاویه دید هنرمند به مفهوم «اخلاق»، بازگوکنندهٔ اخلاق موردپسند زمان او و نیز جایگاه‌های عدم تبعیت هنرمند از اخلاق روزگارش است. بنابراین در پرداخت مسائل اخلاقی یک اثر، باید روزگاری را که هنرمند بدان متعلق است، به خاطر داشت و از آن گذشته مفاهیم و دانش‌های زمانهٔ هنرمند نیز در جامعه- فرهنگ‌شناسی یک ملیت، بدون رویکرد به ادبیات سرزمین آن ملت امکان‌پذیر نیست.

«ادبیات در ذات خود بر مطالبی مشتمل است که در قلمرو دانش‌های گوناگون و وسیع قرار دارد؛ برای این‌که بتوان این ثمرات فکری را که مورد نیاز فرهنگ ریشه‌دار و پرمحتواست، یک جا گرد آورد و تکمیل نمود، باید به ادبیات روی آورد». (گریس / ۱۳۶۳ / صص ۵۲، ۵۳)

نکته مهم در جامعه- فرهنگ‌شناسی از دریچه ادبیات و ارتباط آن با ذهن هنرمند و شاعر، آن است که رخدادها و واقعیت‌های عادی اجتماعی و پیام‌های روزمره فرهنگی در شعر جلوه‌گر نمی‌شود؛ بلکه واقعیت‌ها و پیام‌ها و مسائلی در کارگاه ذهن شاعر مورد کندوکاو و بازپردازش قرار می‌گیرند که «ویژه» و «خلاف آمد عادت» و یا «بسیار مهم» و «ماده خام برای فکری معترض و حساس» باشد. در حقیقت شاعر آنچه را که قابلیت وقوع دارد، می‌آفریند و یا واقعه‌ای مهم را به گونه‌ای بازآفرینی می‌کند که برای جامعه‌اش مرکزیت مؤثری را جهت دگرگونی یا دست‌کم، تأثیرگذاری سامان دهد و به همین دلیل است که شاهکارهای ادبی، آدمی را به ژرف‌اندیشی و ادراکی فراتر از درک لذت‌جویی فرا می‌خواند. «شاهنامه» فردوسی و «بوستان» سعدی در این باره نمونه خوبی به شمار می‌روند؛ به ویژه «شاهنامه» که عنصر پویای «تنش» و «ستیز» میان پاکی و پلیدی، اهورا و اهریمن و ایران و توران در یک هماهنگی سنجیده تمامیت اجزاء اثر را مثل شیرازه و شالوده‌ای در برگرفته و جامعه را به پویایی و عدم ایستایی فرا می‌خواند و به پالایش روانی و پرورش روحی بر می‌انگیزد و او را به تداوم فکر گذشتگان ملزم می‌کند.

«بوستان» سعدی به شیوه‌ای دیگر آدمی را به ژرف‌اندیشی و تقویت و تربیت اخلاقی وامی‌دارد. سعدی از ارزش‌هایی سخن می‌گوید که علاوه بر دارا بودن اعتبار اجتماعی و جهانی، توانایی ارزیابی دوباره آنچه را که ناخودآگاه ما پذیرفته است، در خود نهفته دارد و می‌تواند ما را در شناختن کم و کیف احساس و ادراکمان یاری بخشد و در نابودی دست‌هایی که ذهن آدمی را قالب‌بندی کرده است، راهنما باشد و با این قالب‌شکنی تأثیری مضاعف از ذهن خود بر جامعه گذارد.

«آنچه تعیین‌کننده روش زندگی یک قوم می‌شود، نه مذهب است، نه اخلاق، نه آداب و سنن؛ بلکه فرهنگ است که از هر یک نصیبی دارد، بی آن‌که به تنهایی هیچ یک باشد». (اسلامی ندوشن / ۱۳۷۱ / ص ۳۶).

یکی از مفاهیم مورد نیاز و اساسی در جامعه- فرهنگ‌شناختی، «فرهنگ» است. «کارکرد ویژه

فرهنگ، آفرینش و نگاهداری تداوم و همبستگی میان افراد یک جامعه معین است... اصطلاح فرهنگ، معرف خصلت مشترک چنین پدیده‌هایی است؛ یعنی عادات، باورها و اندیشه‌ها که خود مروج وفاق میان هدف‌ها و انسجام عمل در جامعه‌ای خاص هستند». (پهلوان / ۱۳۷۸ / صص ۱۴، ۱۳)

فرهنگ، تنظیم‌کننده روابط اجتماعی و تطبیق‌دهنده انسان با جایگاه زیست خود است. ادبیات، به عنوان نماد فرهنگ، عناصر فرهنگی و اجتماعی را در خود می‌گنجاند و میزان ایستایی و پویایی و نیز سازگاری فرهنگ را با شرایط تازه مشخص می‌کند. علاوه بر آن، ادبیات می‌تواند معرف اقلیم و جغرافیایی باشد که الگوهای رفتاری را شکل می‌دهند و زبان هنرمند را مایه می‌بخشد. برای نمونه زبان فردوسی و زبان سعدی در شعر متفاوت است و اگر گاهی همانندی‌های زبانی و فکری در آثار این دو جاودانه ادب دیده می‌شود، بی‌تردید از ایستایی فرهنگ سرچشمه می‌گیرد. چرا که هر نسلی در چهارچوب تعیین شده‌ای از الگوهای فرهنگی پرورش و تربیت می‌یابد. ماندگاری فرهنگ، بدون زبان مشترک، محال است و همین زبان مشترک، خود، پدیدارکننده بن مایه‌های فرهنگی است و جهان‌بینی ملیتی را در خود بازتاب می‌دهد.

افزون بر این‌ها، ادبیات، نوع باورهای دینی و عقاید مذهبی را به عنوان دیگر عنصر فرهنگی در خود می‌نمایاند. برای نمونه فردوسی در شاهنامه به تاریخ ایران باستان پرداخته است و از شیوه آفریدگاری او در آفرینش شاهنامه به خوبی می‌توان به جایگاه والا و ارزشمند آیین آریایی در جهان‌بینی شاعر پی برد؛ لیک جالب این‌جاست که فردوسی که با عشقی شورآفرین و شگفت‌انگیز از فرهنگ و ارزش‌های باستانی سخن گفته است، خود مسلمان و نماینده گروهی است که در تاریخ و فرهنگ ایران کوشیدند تا عربیت و قبیله‌گرایی تازی را از دین اسلام جدا سازند؛ نیز میان عرب تاخته به ایران و اسلام جهان شمول مرز نهادند. در حقیقت فردوسی واسطه‌العقد گردن آویزی است که نیمی از مرواریدهای آن نام هویت ملی را بر خود دارد و نیمی دیگر هویت دینی.

«در مورد خاص ایران، دو هویت ملی و دینی در حیطة متافیزیک به نسبت باهم سازگارند. در اساس مفاهیم کلیدی آنها غایت یکسانی دارند: استحاله و پاک‌سازی جهان از ظلمات اهریمنی.

اما در سطح حافظه تاریخی، تمایزها بارزست... در مورد ایرانیان، گذر از هویت ملی به هویت دینی تنها غرور ملی را جریحه‌دار می‌کرد؛ زیرا هر دو هویت، مضمون متافیزیکی واحدی داشتند و این امر سبب نزدیکی آنها بود». (شایگان / ۱۳۸۰ / صص ۱۶۶، ۱۶۷)

در بوستان سعدی می‌توان تنها‌گرایش اسلامی و پای‌بندی به دین، بدون پاس داشت آیین‌های باستانی را یافت؛ گاه حتی «زرتشتی» با واژه «گبر» مترادف شده و از همنشینی با او، پرهیز می‌شود!

ادبیات، نمودار نوع فرمانروایی و نظام سیاسی جامعه هم هست که «حکومت» خود در سازمان‌دهی و جهت‌دهی منش‌ها و رفتارهای اجتماعی در هر فرهنگی تأثیرگذارست. برای نمونه خفقان سیاسی و پی‌آمدهای ناگوار حق‌گویی و هراس از مجازات‌های سخت از جانب قدرتمندان، برای کسانی که گفتار خود را به منظور اصلاح در بنیاد سیاسی جامعه، به خطاشناسی روش‌های سیاستمداران به کار می‌گیرند، نوعی گروش به «سکوت» و پذیرش فرهنگ تقیه و خموشی را در بینش اجتماعی و فرهنگی مستولی ساخته است. شاید‌گرایش به نماد و استعاره و رمز از همین ویژگی سیاسی سرچشمه گرفته باشد. آن‌گاه که حقیقت را نمی‌توان بی‌پرده بازگو کرد، پوشش رازآگین و رمزآلود، قامت حق را در بر می‌گیرد.

در جامعه- فرهنگ‌شناختی، هویت ملی و هویت فرهنگی نیز نقش مهمی را ایفا می‌کند و زبان و ادبیات بازتاب‌دهنده آن است؛ چراکه این دو هویت، واقعیتی است که در ژرفای روح و جان ملت ریشه‌گسترده و بسان طبیعت ثانوی گشته است.

«صورت ایدئولوژیک هویت ملی، پوست است و هویت فرهنگی، مغز... معرفت به هویت فرهنگی و شناخت خصائص‌اش، کلمه نظری است که با تفکر و تعمق و تحقیق حاصل می‌آید و [مردم عادی] ندانسته یا عملاً بدان پای‌بندند؛ هر چند که نتوانند درباره آن بحث و استدلال کنند». (ستاری / ۱۳۸۰ / صص ۱۰۹، ۱۱۲)

برای بررسی دگرگونی‌های فرهنگ ایرانی، شعر و ادب فارسی نیاز اساسی است و خود زبان فارسی بیانگر واقعیتی فرهنگی است؛ بدین معنا که از جهت ساختاری و واژگانی، از فرهنگ‌های گوناگونی تأثیر پذیرفته، بدون آن که اصالت ویژه خود را از دست داده باشد. فرهنگ ایرانی نیز انعطاف‌پذیری همراه با نگهداشت هویت خود را در ادب فارسی به نمایش می‌گذارد.



«تسلط اعراب مسلمان طی دو سه قرن نخست هجری، تسلط ترکان از قرن چهارم تا هفتم هجری، تسلط مغولان در قرن هفتم و هشتم، تسلط ترکمانان در قرن هشتم و نهم و در ادامه تغییرات دوره سلطه ترک‌های آذری اردبیلی صفوی و سپس ایل قاجار، همه و همه نشان از تغییرات نژادی و پی آمدهای آن دارد. هر دوره ویژگی‌های زبانی، فرهنگی، مذهبی و اجتماعی خاص خود را داشته است... می‌توان نوعی هویت متغیر را در ایران دنبال کرد». (جعفریان / ۱۳۸۱ ص ۸)

الگوهای ادبی در انتقال پیام‌های فرهنگی در شعر فارسی سده‌های گوناگون کم و بیش یکسانند. برای نمونه ادب فارسی پند را به عنوان سنت دیرینه‌ای در فرهنگ ایرانی می‌شناساند. هرگاه هنجارهای رفتار فردی و اجتماعی از درستی و راستی منحرف گردد، پند، زمینه ظهور می‌یابد. پند، از سویی نارسایی رفتاری را نشانگر است و از سوی دیگر درصدد جلوگیری از روند نادرست رفتاری است.

سعدی نمونه آشکار پندگویی است. کم‌تر کسی شهامت تکلیف تعیین کردن و اندرز دادن به فرمانروا را دارد؛ گرچه پندهای سعدی، سعه صدر و انتقادپذیری بعضی فرمانروایان روزگارش را نشان می‌دهد.

نمونه دیگر، طنز در فرهنگ ایرانی است. طنز از جامعه‌ای خبر می‌دهد که دستخوش بیدادگری‌های سیاستمداران گشته و اصلاح اجتماعی به سبب نبود آزادی از روش بزرگ‌نمایی زشتی‌ها یاری می‌گیرد.

نیایش نیز به عنوان یکی از مهم‌ترین نشانه‌های فرهنگ ایرانی است که فردوسی در شاهنامه جاویدان خود بدان پرداخته است. نیایش جز کارکرد رفتاری و مشخصه ایرانی، بهترین نماینده برای تفکر و جهان بینی ملیت است؛ چراکه خبر از خواسته‌های روحی و خواهش‌های فکری وی می‌دهد. نیایش‌های زیبا و ژرف «رستم» در حقیقت نیایش‌های ملیت ایرانی است.

به کارگیری سخنان بزرگان نیک روش و نیک‌منش، چونان پیامبران و یادکرد روش زندگی و شخصیت آنان، از گذشته تا هنوز با فرهنگ ایرانی آمیخته شده و جزء باورهای ملت گشته است. این کاربرد، نه تنها از سر ارادت و دوستی که گاه برای روشن کردن فضای تاریک ذهنیت اجتماع است و جامعه است که ذهن هنرمند را به کار می‌گیرد تا زمانی که ارزش‌ها و حقیقت‌ها مسخ

می‌گردند و قربانی مصلحت‌های سودجویانه می‌شوند و زورمندان تزویرگر، هماهنگ با سودجویی خود، باورها و خواهش‌های خود را به نام ارزش‌ها بر مردم تحمیل می‌کنند، از بایگانی حافظهٔ دینی و ملی خود، گفتار و کردار پاکان را یادآوری کند. شاید «شاهنامه» خود در سیمایی دیگر، فریاد اعتراض سدهٔ چهارم هجری باشد. پرداختن به تاریخ ایران باستان و یادکرد چگونگی اندیشه و گفتار و رفتار نیاکان این سرزمین و جهان‌بینی و ایدئولوژی پاکان این زادبوم، نمی‌تواند تنها از سرِ تفتن و صرفاً علاقهٔ شخصی باشد. «بوستان» نیز تنها منظومه‌ای اخلاقی و مثنوی تعلیمی نیست. سعدی راه و رسم زیستن را بر اساس باورهای اخلاقی و دینی باز می‌نماید تا هر کس به یک بازنگری و ارزیابی در رفتارش بپردازد.

آنچه دربارهٔ فردوسی و سعدی بسیار چشمگیر است، احساس تعلق و روح تعهدی است که در قبال جامعهٔ خود نشان می‌دهند و در حقیقت، چگونگی این احساس، بازتاب ساختار معنوی و مادی هویت ایران است. طرز تفکر شاعر و گسترهٔ آگاهی‌های او دربارهٔ عوامل سازندهٔ فرهنگ و هویت نه تنها ثابت نیست که موجب تغییر و دگرگونی در هویت ملی می‌گردد. بدین معناکه شاعر متعهد با اثر خود سدی مقابل دخالت طبقهٔ حاکم- اقلیت- در شکل دادن آگاهی‌های اجتماعی و نفوذ و رخنه در ساختار هویت می‌سازد و نمی‌گذارد که تبلیغ‌های سودجویانهٔ آنان در ساختن فرهنگی خاص در جهت مشروعیت بخشیدن به فرمانروایی‌شان تداوم یابد و یا در صورت استمرار، فاش نگردد. فردوسی بیشترین بازتاب از جامعه‌اش را در ذهنیت خویش می‌گنجاند و سپس از منشور شاهنامه می‌گذراند تا رنگ‌های گوناگون و چندگانهٔ برخورد جامعه با هویت را نمایان گرداند. برای نمونه آن‌گاه که مصلحت و منافع طبقاتی ایجاب کند، طبقهٔ اقلیت و حاکم برای دستیابی به اعتماد توده‌های مردم بر هویت اسلامی و دینی تکیه می‌کند و هویت ملی را کنار می‌زند و آن‌گاه که اعتراض‌های مردمی در جهت تحقق شعارهای برابری و دادخواهانهٔ برخاسته از هویت اسلامی و دینی اوج می‌گیرد، هویت ملی را برای کنار زدن دین مردم، سپر بلا می‌کند و بدین ترتیب مفهوم ملی و مفهوم مذهبی و ایرانی بودن و اسلامی بودن هماهنگ با منافع طبقهٔ اقلیت در تضاد با هم به کار می‌رود. فردوسی با پرداختن به تاریخ ایران باستان و شورش‌ها و کین‌خواهی‌ها و اعتراض‌های مردمی علیه ستم و بیداد، هویت ملی و ویژگی‌های ایرانی را به جامعه گوشزد می‌کند تا دوست را از دشمن تمییز دهند و حاکمی که خود را به

افراسیاب منتسب می‌کند تا به گونه‌ای حضور خود را به عنوان بیگانه کمرنگ سازد، رسوا شود و نیز از بُعدی دیگر، می‌کوشد تا سوءاستفاده‌های محمود غزنوی را از اسلام و واژه‌های دینی و تأکید بر هویت اسلامی در چشم همگان پدیدار سازد تا از پذیرش هویتی کاذب چه به نام هویت اسلامی چه به نام هویت ملی جامعه را به دور دارد و شاهنامه، با بازگویی هویت اصیل ایرانی، در حقیقت صبح راستین را جایگزین سپیده دروغین جامعه می‌کند.

سعدی نیز به گونه‌ای دیگر برای هویت اسلامی جامعه‌اش می‌کوشد و تعبیرگرایی قشری و ظاهری را که جز پوسته‌ای پوسیدنی بر مغز پوک هویت مذهبی دوره خود نیست، می‌شکند و بن مایه‌های اصیل اسلامی را در خودسازی و هویت‌سازی مذهبی یادآوری می‌گردد. سعدی در باب نخست بوستان به اهمیت دین و کارکردهای راستین دینی فرمانروایان می‌پردازد که خداپرستی و دین‌پروری فرمانروا موجب فزونی ارزش دین در هویت یک جامعه و دیدگاه توده‌های مردم می‌گردد و به عنوان عاملی تعیین‌کننده در رفتار و منش افراد جلوه‌گر می‌شود. بی‌تردید در غیر این صورت از ارزش دین در نگاه مردم کاسته شده و به عنوان سرپوشی برای نادرستی کارکردهای انسانی تداعی می‌گردد و روحیه مذهبی جامعه متزلزل و سست می‌شود و جایگاه خود را در هویت جامعه از دست می‌دهد.

شاید یکی از دلایلی که شاعر متعهد قرن هشتم، حافظ، و پس از آن شاعر قرن یازدهم، صائب، فرمانروا را فقط به دادگری فرا می‌خوانند و تأکیدی به دین‌داری او ندارند، همین سوءاستفاده‌های مذهبی و سستی پایه‌های اعتقادی جامعه باشد. زیرا تا پیش از سده هشت، شاعرانی چون ناصر خسرو، سنائی، سعدی، سیف فرغانی، فرمانروا را به «داد و دین» فرا می‌خواندند.

در پایان، اشاره‌ای به نظر «پروفیسور شاپور رواسانی» بی‌راه و بیهوده نیست:

«در جوامعی که آزادی‌دهی‌های سیاسی و اجتماعی استقرار نیافته‌اند، در دو زمینه مسأله هویت ملی مطرح می‌گردد: ۱- در زمینه رسمی که در بیانیه‌ها، سخنرانی و آثار کتبی رسمی انعکاس می‌یابد؛ این هویت دارای سه عنصر ملی، دینی و طبقاتی است... ۲- در زمینه شعور و تفکر پوشیده طبقات مختلف که در بسیاری موارد به طور محدود و ضمنی مطرح می‌گردند. این هویت نیز دارای سه عنصر ملی، دینی و طبقاتی است و با طرف شدن فشار سیاسی و اجتماعی

تجلی می‌نمایند و ممکن است تضاد هر یک از این سه عنصر... با سه عنصر دیگر در زمینه رسمی هویت آشکار گردیده، موجب تحوّل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در جامعه شوند». (رواسانی / ۱۳۸۰ ص ۸۸)

### منابع و مآخذ

- ۱- اسلامی ندوشن، محمدعلی، «جام جهان بین»، نشر ابن‌سینا، چاپ سوم، ۱۳۴۹
- ۲- \_\_\_\_\_ «فرهنگ و شبه فرهنگ»، نشر یزدان، چاپ سوم، ۱۳۷۱
- ۳- پهلوان، جنگیز، «فرهنگ‌شناسی»، نشر پیام امروز با همکاری نشر قطره، ۱۳۷۸
- ۴- جعفریان، رسول، «مؤلفه‌های هویت ملی در ایران»، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۸۱
- ۵- رواسانی، شاپور، «زمینه‌های اجتماعی هویت ملی»، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۰
- ۶- ستاری، جلال، «هویت ملی و هویت فرهنگی»، نشر مرکز، چاپ نخست، ۱۳۸۰
- ۷- شایگان، داریوش، «افسون‌زدگی جدید، هویت چهل تکه و تفکر سیار»، ترجمه فاطمه ولیانی، نشر فرزانه، چاپ دوم، ۱۳۸۰
- ۸- فرهادپور، مراد، «عقل افسرد»، طرح نو، ۱۳۷۸
- ۹- گریس، ویلیام، ج، «ادیبات و بازتاب آن»، ترجمه بهروز عزب‌دفتری، انتشارات آگاه، چاپ نخست، ۱۳۶۳
- ۱۰- ویگوتسکی، لوسمنوویچ، «اندیشه و زبان»، ترجمه حبیب‌الله قاسم‌زاده، نشر فرهنگان، ۱۳۷۱